

میان انسداد و فرصت: نیکفر از بن بست نظام تا امکان رهایی چه می‌گوید؟

10 مرداد 1405

در این یادداشت تحلیلی در رادیو زمانه، محمدرضا نیکفر وضعیت امروز جمهوری اسلامی و جامعه ایران را با دو مفهوم محوری «انسداد» و «فرصت» صورت‌بندی می‌کند و می‌کوشد نشان دهد چگونه یک خیزش می‌تواند یا به گشایش رهایی‌بخش بدل شود یا به فاجعه‌ای فرصت‌سوز.

انسداد نظام و قفل‌شدگی سیستمی

نیکفر ابتدا رژیم ولایی را نه فقط گرفتار «انسداد سیاسی»، بلکه گرفتار نوعی قفل‌شدگی سیستمی مبتنی بر وابستگی به مسیر طی‌شده و حلقه‌های بازخورد امتیازوری توصیف می‌کند. او نشان می‌دهد که ساختاری بر پایه تعصب عقیدتی، انحصار قدرت و ثروت، دستگاه سرکوب، برنامه اتمی و نفوذ منطقه‌ای، اکنون به نقطه‌ای رسیده که دیگر حتی قادر به مدیریت تبعات تصمیم‌های خود نیز نیست. مسئله جانشینی خامنه‌ای در این تحلیل، کانونی‌ترین نقطه این قفل‌شدگی و ناتوانی در پیش‌بینی پیامدها معرفی می‌شود.

بی‌چارگی جامعه و توهم «باچاره‌گی خارجی»

در برابر انسداد ساختار حاکم، نیکفر از وضع «بی‌چارگی رادیکال» در جامعه سخن می‌گوید؛ حالتی که در آن مردم مشکلات را حیاتی می‌بینند اما خود را فاقد توان مؤثر برای حل آن می‌یابند. او نشان می‌دهد چگونه این بی‌چارگی به خشم، فرسودگی، پوچ‌گرایی و امید بستن به «نیروی قهار بیرونی» (تحریم، حمله نظامی، رژیم‌چنج از خارج) بدل می‌شود و این امید را نه امید، بلکه توهم می‌نامد. از نظر او بخشی از اقشار «دکلاسه» و آسیب‌دیده، در منطق عقل متعارف، به حمایت از تحریم و حتی حمله نظامی رسیده‌اند و این خود نشانه‌ای از عمق فاجعه است.

جنگ به مثابه حادثه‌ترین فرصت‌سوزی

نیکفر در برابر گفتمان «بگذار خراب‌تر شود» و امید به جنگ، جنگ را «حادثه‌ترین شکل فرصت‌سوزی از منظر رهایی» می‌خواند که محصول آن چیزی جز ویرانی، فقر، روان‌های درهم‌شکسته و پیروزی عریان قدرت عریان نیست. او تأکید می‌کند که استراتژی «تنبیه» – چه از سوی آمریکا و اسرائیل و چه با استفاده ابزاری از مردم به‌جان‌آمده – در نهایت کشور و مردم را هدف می‌گیرد، نه فقط رژیم را. در این چارچوب، هم رژیم جنگ‌طلب و هم مخالفان جنگ‌طلبی که امیدشان را به بمباران گره زده‌اند، در استمرار «سیاست‌کشی» شریک‌اند.

فرصت سیاسی، اعتراض نمادین و خط رهایی

محور مثبت مقاله جایی است که نیکفر از «فرصت سیاسی» به عنوان لحظه‌ای از گشودگی در ساختار سرکوب و امکان رشد جنبش اجتماعی سخن می‌گوید و آن را در نسبت با تجربه «زن، زندگی، آزادی» بازخوانی می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه مرگ ژینا (مهسا) امینی، بر بستر ذخیره‌ای از تجربه‌های مقاومت، رهایی معرفتی و آمادگی نمادین، به یک فرصت سیاسی و اخلاقی برای خیزش بدل شد. در مقابل، به خیزش دی ۱۴۰۴ می‌پردازد و استدلال می‌کند که اگر به‌جای فراخوان حمله به مراکز حکومتی، اقدام‌های نمادین ارزش‌افزا و خشونت‌پرهیز در کانون قرار می‌گرفت، آن خیزش می‌توانست مسیری رهایی‌بخش‌تر بیابد.

رسانه، سلطنت‌طلبان و ضرورت سیاست‌ورزی مردمی

بخش مهمی از نقد نیکفر متوجه دو قطب رسانه‌ای است: رسانه‌های وابسته به رژیم و رسانه‌های تقویت‌کننده حلقه پهلوی که هر دو را به «توپخانه شلیک به چاره‌جویی مردمی» شبیه می‌کند. او سلطنت‌طلبان را در عین داشتن «شاه، دربار، هوراکش و حامیان بین‌المللی»، از همه «بی‌چاره‌تر» می‌داند، زیرا فرصت را در حمله نظامی خارجی می‌جویند و عاملیت خود را به التماس برای جنگ فروکاسته‌اند. در برابر این دو قطب، نیکفر از خطی دفاع می‌کند که چاره را در آگاهی، اراده و تشکل مردم، خشونت‌پرهیزی، حق‌مداری، رفع تبعیض و مبارزه هم‌زمان در دو عرصه واقعیت و بازنمایی (سیاست و رسانه) می‌بیند.

این گزارش فقط شمایی فشرده از بحث پیچیده و لایه‌لایه نیکفر درباره نسبت «انسداد، جنگ، فرصت سیاسی و رهایی» است؛ برای درک استدلال‌ها، مفاهیم نظری و مثال‌های او، مطالعه کامل متن مقاله در رادیو زمانه را توصیه می‌کنیم.